دریچه

شاهرگ‌های نفتی لیبی در سیطره انقلابی‌ها

■ لیبی از بزرگ‌ترین کشورهای عربی و آفریقایی است که در سال ۱۹۵۱ به ۳ ایالت غربی، شرقی و جنوبی تقسیم شد که البته چندان به مذاق آمریکایی‌ها که درصدد سیطره بر منابع نفتی این کشور بودند چندان خوش نیامد. روزنامه الشرق الاوسط اخیرا در گزارشی با اشاره به تحولات اخیر لیبی به بررسی زوایای تقسیم این کشور به سه اقلیم مختلف پرداخته است. گزاش مهر را از تحلیل این روزنامه عربی بخوانید. لیبی در سال ۱۹۵۱ تحت نظارت سازمان ملل استقلال خود را اعلام کرد. در آن زمان این کشور به سه ایالت (اقلیم) تقسیم شد که هر کدام از آنها پایتخت، دولت محلی و مجلس منطقه‌ای مخصوص به خود را داشتند. این سه اقلیم شامل اقلیم طرابلس در غرب به پایتختی طرابلس، اقلیم برقه در شرق به پایتختی بنغازی و اقلیم فزان در جنوب به پایتختی سبها می‌شد. البته پژوهشگران لیبیایی معتقدند تقسیم سه‌گانه لیبی برای مردم این کشور بسیار ایده‌آل بود و با ریشه‌ها و طبیعت آنان سازگار بود. اما در این میان تنها طرفی که مخالف تقسیم سه‌گانه لیبی در دهه ۶۰ میلادی بود شرکت‌های نفتی آمریکا بودند. این شرکت‌ها تقسیم سه‌گانه لیبی را بر خلاف مصالح خود می‌دانستند. آمریکایی‌ها در صدد پایان دادن به این تقسیم سه‌گانه در جهت ایجاد پایتختی واحد (طرابلس) بودند که در پی آن سیطره آنها بر منابع نفتی لیبی آسان شود. این اتفاق دقیقا در سال ۱۹۶۳ رخ داد. در آن سال لیبی به ۱۰ استان بزرگ بر اساس میزان جمعیت و مساحت تقسیم شد و ایالت‌های سه‌گانه به طور کلی فراموش شد.

شهرهای دارای انبوه جمعیتی

در طرابلس کنونی یک سوم کل ساکنان لیبی زندگی می‌کنند. پس از طرابلس از لحاظ جمعیتی به ترتیب شهرهای بنغازی، مصراته، زاویه، سبها، البیضا و الخمس قرار می‌گیرند. البته در این بین شهرهای بزرگ و مشهوری وجود دارند که از انبوه جمعیتی بی‌بهره‌اند. شهرهایی همچون طبرق، درنه، اجدابیا، البریقه، سرت، زلیتن، سبراطه و زواره از جمله این شهرها هستند.

از دیگر شهرهای مهم غرب لیبی (در نزدیکی تونس) که دارای انبوه جمعیتی هستند دو شهر غریان و کاباو هستند. از شهرهای جنوبی نیز می‌توان به شهر غدامس، اوباری و غات اشاره کرد. شهرهای جنوبی لیبی از جاذبه‌های سیاحتی و گردشگری فراوانی بهره‌مند هستند. در مناطق جنوبی نیز منطقه جفره و شهر هون قرار دارد که مقر اصلی فرماندهی ارتش لیبی محسوب می‌شود. همچنین در نزدیکی مصر شهر بزرگ الکفره قرار دارد.

شهرهای اصلی نفتی

منابع نفتی لیبی به طور کلی در مناطق مرکزی و شرق لیبی تمرکز پیدا کرده است. همچنین شهر سرت در کرانه‌های مدیترانه دارای منابع نفتی خوبی است. از سوی دیگر چاه‌های مختلف نفتی در دریا وجود دارد اما از لحاظ اهمیت شهرهای نفتی لیبی به ترتیب زیر قرار می‌گیرند:

۱) طبرق: در این شهر اکثر شرکت‌های نفتی بین‌المللی از جمله BP حضور دارند که نفت خود را از طریق بندر مهم طبرق صادر می‌کنند.

۲) البریقه: این شهر اصلی‌ترین نقطه صدور نفت لیبی به کشورهای خارجی است. در جنوب این شهر منطقه زلطان قرار دارد که دارای منابع عظیم نفتی است. کل نفت استخراج شده از زلطان نیز از بندر بریقه صادر می‌شود.

۳) الزاویه: در این شهر بزرگ‌ترین پالایشگاه نفتی لیبی قرار دارد. نزدیکی الزاویه شهر میلیت قرار دارد که دارای منابع هنگفت گازی است که بهره‌برداری از منابع آن از سه سال پیش توسط قذافی و برلوسکنی افتتاح شد.

۴) راس لانوف: این شهر علاوه بر داشتن پالایشگاه‌های متعدد نفتی، بندری مهم برای صادرات نفت محسوب می‌شود. به گزارش مهر، در روزهای اخیر انقلابیون لیبی بر تمام شهرهای مهم نفتی فوق سیطره پیدا کرده و به نوعی شاهرگ‌های تداوم حیات رژیم معمر قذافی را در دست گرفته‌اند. بر این اساس، هم اکنون کنترل شهرهای طبرق، البریقه، الزاویه و راس لانوف در اختیار انقلابیون قرار دارد. اما در مقابل معمر قذافی تنها کنترل سه شهر طرابلس، سرت و سبها را در اختیار دارد و در منطقه باب العزیزیه پایتخت پناه گرفته است. «محمود شمام» از شخصیت‌های مخالف قذافی اخیرا تاکید کرده بود اگر قذافی در محل اقامتش در تنگنا قرار گیرد از طریق تونل‌های زیر زمینی فرار خواهد کرد. وی تاکید کرده بود: قذافی در آینده لیبی هیچ جایی ندارد و حتی شهروند این کشور نیز نمی‌تواند باشد. تنها صفتی که هم اکنون برازنده قذافی است، لقب جنایتکار جنگی است. از سوی دیگر، با توجه به سابقه تاریخی آمریکا در سیطره بر منابع نفتی لیبی که از دهه ۶۰ میلادی وجود داشته است، حال این سوال مطرح می‌شود که مقامات آمریکایی پس از تحولات اخیر چه نقشه‌ای برای آینده لیبی در نظر گرفته‌اند و این بار چگونه می‌خواهند بر این منابع عظیم انرژی در شما آفریقا سایه بیندازند.

آینده مبهم جنبش مردم مصر

عبور یا تداوم بحران

گروه بین‌الملل - مریم مهدوی اصل: هنوز بنیان‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دولت مصر به‌هم نریخته است. پس نمی‌توان گفت که هنوز در مصر انقلابی رخ داده است. بلکه باید از آن تحت عنوان «قیام مردم مصر»، «جنبش مردم مصر» یا مشابه آن نام برد. این نظر برخی از تحلیلگران و صاحبنظران مسایل مصر و منطقه خاورمیانه است که پس از عبور از ابهامات به یک نتیجه متفق‌القول نزدیک می‌شوند. رویدادی که ابهامات، تضادها و تناقض‌های فراوانی را در دل خود جای داده است. ولی گویا مرور زمان مثل همیشه کار خود را کرده است و به آشکار شدن وقایع نزدیک می‌شود. مسیر تغییر و رسیدن به دموکراسی در جهان عرب، طولانی، پیچیده و وابسته به عوامل و بازیگران متعدد داخلی، منطقه‌ای، بین‌المللی و همچنین غیردولتی است. به‌خصوص برای رژیم مصر که در طول ۲۰۰ سال تنها برای یکبار آن هم توسط جمال عبدالناصر تغییر کرده است، شاید این امر به مراتب پیچیده‌تر یا طولانی‌تر شدن وضعیت کنونی‌اش، بحرانی‌تر هم بشود. به گفته بسیاری از تحلیلگران، آینده مصر خیلی قابل پیش‌بینی نیست و باید منتظر ماند و نشانه‌های دیگر را هم مشاهده کرد. در عین حال گفته می‌شود که مصر زمان حال دیگر به مصر زمان مبارک بازنخواهد گشت. از این جهت که مصر پس از مبارک چه تصمیمی را در خصوص قرارداد کمپ دیوید با اسراییل خواهد گرفت؟ آیا اسراییل مجبور به تعریف مرزهای جغرافیایی و رسیدن به صلح خواهد شد؟ این سوال‌ها و هزاران ابهام دیگری که در قیام مردم مصر و تسری آن به سایر کشورهای منطقه خاورمیانه، شمال آفریقا و خلیج‌فارس انجامیده است؛ ذهن جست‌وجوگر تحلیلگران مسایل بین‌الملل را به دنبال رویدادی که به نوعی به بازی دومینو تعبیر می‌شود، کشانده است.

■■■

کمپ دیوید یا قرارداد صلح مصر و اسراییل

در نوامبر ۱۹۷۷، سادات، رییس جمهور مصر که فشار جنگ در جبهه اعراب را متحمل شده بود، یک سفر تاریخی به بیت‌المقدس کرد تا در برابر پارلمان اسراییل برای صلح به مجادله بپردازد. مذاکرات بعدی در سپتامبر ۱۹۷۸ در کمپ دیوید، منجر به عقد قرارداد درباره دو چارچوب برای صلح شد. چارچوب اول عناصر اصلی یک پیمان صلح را که قرار شد در فاصله سه ماه به امضا برسد، تشریح می‌کرد. چارچوب دوم به تعیین خطوط راهنما برای اعطای خودمختاری محدود به کرانه غربی و نوار غزه پرداخت. در زمینه اخیر پیشرفت چندانی حاصل نشده است. قرارداد مصر و اسراییل، با وجود مخالفت شدید اعراب و تهدید به اخراج مصر از جامعه عرب، سرانجام در مارس ۱۹۷۹ امضا شد. اساساً، این قرارداد خروج مرحله‌ای اسراییل از صحرای سینا و بازگرداندن آن به زیر حاکمیت مصر را در ازای برقراری مناسبات دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور مقرر می‌کرد. طرفین موافقت کردند که «حق حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یکدیگر را به رسمیت شناخته و محترم بدارند». آنها همچنین قول دادند که حق یکدیگر را برای زندگی در صلح با مرزهای امن و شناخته شده خود به رسمیت بشناسند و از «تهدید یا کاربرد زور خودداری کنند». حق عبور آزاد اسراییل از کانال سوئز نیز مورد تایید مصر قرار گرفت و تنگه تیران و خلیج عقبه رسما به عنوان «آبراه بین‌المللی که به روی تمامی ملل باز است» اعلام شد. اسراییل در آوریل ۱۹۸۲، کمی بیش از شش ماه بعد از سوء قصد به جان سادات، رسما از تمام شبه جزیره سینا خارج شد. اما پیمان صلح مصر و اسراییل به دلایل عدیده ناتمام و یک‌طرفه بود. اول اینکه تمام دولت‌های مهم عرب با آن مخالفت کردند. دوم اینکه قرارداد آرمان ملی، فلسطینی‌ها را به دست فراموشی سپرد و وضعیت آینده کرانه غربی و نوار غزه و بلندی‌های جولان را بی‌تکلیف گذاشت. بدون حل این مسایل امکان صلحی اصیل میان اعراب و اسراییل بعید به نظر می‌رسد. بروز مجدد جنگ در سال ۱۹۸۲ نشان داد که مسایل اصلی حل نشده باقیمانده است.

محمدی: خیزش جامعه مصر پس از کمپ دیوید

دکتر اصغر محمدی، معاون دبیر کل کنفرانس بین‌المجالس کشورهای اسلامی، در گفت‌وگو با خبرنگار بین‌الملل «شرق» به ریشه‌یابی قیام مردم مصر از لحاظ تاریخی پرداخته و می‌گوید: «شاید ما بعد از کمپ دیوید، سرکوب سیاسی شدیدی داشتیم که موجب ترور انورسادات شد. آقای شیخ احمد محلاوی که اکنون دارد اسکندریه را بهتر از قاهره اداره می‌کند، توسط انورسادات دستگیر و زندانی شده بود. من می‌خواهم بگویم که فشار سیاسی موجب ترور شد، نه موجب انقلاب، نه موجب خیزش عمومی و نه موجب قیام عمومی». وی در ادامه به تغییر رویکرد مبارک به سمت اسراییل و آمریکا اشاره کرده و می‌افزاید: «برداشت من این است که به طور مشخص مبارک در دهه ۹۰ با مبارک در دهه ۲۰۰۰ تفاوت ماهوی دارد. مبارک دهه ۹۰ نزدیک به سوریه است و در کنار عربستان سعودی است و در مقابل خواسته‌های آمریکا ایستادگی می‌کند که به آنان بفهماند که موضع عربی ما موضع بسیار مستحکمی است و به همین دلیل هم می‌تواند به جهان عرب برگردد. اما مبارک دهه ۹۰ در دهه ۲۰۰۰، مبارک دیگری می‌شود. چون انگیزه مبارک این می‌شود که پسرش را جایگزین خودش کند و در نتیجه ناگزیر بود که همه سیاست‌های دولت را حول این محور بسیج و تنظیم کند. در نتیجه باید امتیازات بسیاری را به آمریکایی‌ها می‌داد. در حالی که آمریکا در منطقه خاورمیانه سیاست مستقلی ندارد. در نتیجه مبارک مجبور شد که نزدیکی بسیار زیادی را با اسراییل تجربه کند و این در حالی است که مردم مصر به‌شدت نسبت به اسراییل هم حساسیت دارند هم کینه و نفرت و هرگونه نزدیکی به اسراییل را بر نمی‌تابند». دکتر محمدی، کارشناس مسایل مصر که حدود شش سال را نیز در مصر زندگی کرده است، با اشاره به نفرت مردم مصر از اسراییل در ادامه توضیح می‌دهد: «آنچه در جنگ ۲۰۰۸ اتفاق افتاد، یعنی همراهی هم جانبه دولت مصر با اسراییل علیه مردم غزه که به لحاظ تاریخی، اجتماعی، ساختارهای فرهنگی و همین طور ارتباطات قبیله‌ای جزیی از مردم مصر هستند، این امر دیگر برای مردم مصر قابل تحمل نبود و از همین روی است که بیشترین شعارهای ضداسراییلی در خیزش مردم مصر شنیده می‌شود. ضمن اینکه هنوز انقلابی در مصر صورت نگرفته است و آنچه مشاهده می‌شود در واقع «خیزش جامعه مصر» است زیرا ۵۱ درصد از مردم مصر خواندن و نوشتن بلد نیستند. ضمن اینکه هنوز ارکان و بنیان‌های سیاسی، اقتصادی و مناسبات اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی مصر به هم نریخته است».

نبوی: اقدامات جنبش اعتراضی در مصر

خصوصیات جنبش مردم مصر تفسیرها و تحلیل‌های متفاوتی را در برداشته چنانچه دکتر سید عبدالامیر نبوی، استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی از دریچه‌ای دیگر به این جنبش نگاه می‌کند. وی در این زمینه به خبرنگار بین‌الملل «شرق» می‌گوید: «هدف جنبش مردم مصر به‌عنوان کلیت و بازیگری هوشمند، پیش از هرچیز حفظ انسجام و گسترش و در نهایت غلبه بر دولت است. این بازیگر دو ویژگی دارد: نخست آنکه رهبری و سازماندهی خاص و مشخصی ندارد و دیگر آنکه از توان تمامی مخالفان و معترضان (الوفه، اخوان‌المسلمین، الغه، التجمع، حزب ناصری، جمعیت ملی تغییر، شخصیت‌های مستقل و مشهور) برای گسترش بهره می‌جوید. ویژگی نخست (عدم رهبری و سازماندهی مشخص) چنانکه در عمل هم مشاهده شد، هم نقطه قوت جنبش بود و هم نقطه ضعف آن. این امر از سویی باعث شد در پی‌گیری برخی اقدامات و تحقق هدف نهایی اختلال ایجاد شود، ولی در عین حال دست رقیب (دولت) را برای مقابله بست، زیرا دولت این دفعه با بازیگری روبه‌رو بود که آن را به درستی نمی‌شناخت، به عبارت دیگر دولت در طول زمان از رهبری، اهداف، تشکیلات و شیوه عمل تقریبا تمامی احزاب و گروه‌های مخالف و منتقد اخبار و گزارش‌هایی به دست آورده بود. اما این بار دقیقا نمی‌دانست باید با چه کسی و سلسله مراتبی برخورد کند. در نتیجه دست آن برای سرکوب و مهار اعتراضات بسته می‌شود.» این متخصص مسایل جنبش‌های اسلام‌گرای منطقه خاورمیانه و به خصوص مصر در ادامه می‌افزاید: «آنچه هوشمندی جنبش را به گونه بهتری بیان می‌کند، آن است که معترضان از ۲۶ ژانویه به تشکیل زنجیره‌های انسانی و کمیته‌های مردمی برای حفاظت از موزه‌ها و اموال عمومی دست زدند. این اقدام هم موثر بودن شیوه رفتار مسالمت‌جویانه جنبش و دوری از رادیکالیزه شدن فضا را به دنبال آورد و دغدغه و دلبستگی نسبت به حفظ منافع عمومی را نشان داد، ناتوانی دولت در انجام مهم‌ترین وظیفه‌اش، یعنی تامین امنیت را به رخ کشید. در واقع، با این اقدام صحنه‌ای ترسیم شد که نیروهای دولتی به مصاف کسانی می‌رفتند که تامین امنیت عمومی را بدون چشمداشت یا ادعایی - بر عهده گرفته بودند.»

> **ضمن اینکه هنوز انقلابی در مصر صورت نگرفته است وآنچه مشاهده می‌شود در واقع «خیزش جامعه مصر» است زیرا ۵۱ درصد از مردم مصر خواندن و نوشتن بلد نیستند**

جایگاه مصر در منطقه خاورمیانه

به‌ندرت می‌توان در جهان مکانی مناسب‌تر از خاورمیانه و شمال آفریقا یافت که در آن بشود مفید بودن دیدگاه‌های جغرافیایی - سیاسی را به معرض آزمایش گذارد. هیچ منطقه‌ای با این وسعت نتوانسته از سال‌های جنگ جهانی دوم به این سو، به اندازه خاورمیانه و شمال آفریقا توجه همراه با نگرانی جهانیان را به خود جلب کند. چرا باید این منطقه صحنه این قدر خشونت و تغییر سیاسی باشد؟ چه چیز باعث شده که این منطقه مرکز توجه قدرت‌های بزرگ شود؟ آیا خصوصیات جغرافیایی وقایع را تحت‌تاثیر قرار داده‌اند؟ گرچه به‌طور قطع واژه خاورمیانه از ۱۹۰۰ میلادی عنوان شده است اما مفهوم خاورمیانه برای اروپاییان و آمریکایی‌ها در طول جنگ جهانی دوم روشن شد، و آن زمانی بود که مقر انگلیسی‌ها و متفقین در قاهره، معروف به مقر خاورمیانه، بخش‌های وسیعی از شمال و شرق آفریقا، ایران، ترکیه و کلیه کشورهای عربی و شرق کانال سوئز را تحت پوشش داشت. عامل دیگری که منطقه را در ذهن عموم حک می‌کرد، اهمیت منطقه از نظر نفت بود که بیش از یک چهارم تولیدات نفتی جهان و بیش از ۶۰ درصد ذخایر شناخته شده را در برداشت. از لحاظ اهمیت مکانی نیز تلاقی دو قاره اورآسیا و آفریقا در امتداد محور مدیترانه و بحر احمر باعث پیدایش یکی از بزرگ‌ترین برخوردهای انسان و طبیعت در جهان شده است. اروپا و آفریقا در مغرب توسط یک تنگه باریک چند مایلی به نام جبل‌الطارق از یکدیگر جدا می‌شوند. در شرق نیز این دو قاره را تنگه‌های باریک ترکیه از یکدیگر جدا می‌کنند. اما اگر کانال سوئز حفر نشده بود، دو قاره آسیا و آفریقا در ترعه سوئز به یکدیگر متصل بودند و فقط این دو قاره توسط یک تنگه باریک چند مایلی در انتهای جنوبی بحراحمر، یعنی باب‌المندب، از همدیگر جدا می‌شدند. تنگه جبل‌الطارق، تنگه‌های ترکیه و ترعه سوئز طی قرن‌ها محل‌های استراتژیک مناسبی برای عبور سپاهیان مهاجم دشمن به شمار می‌رفته‌اند. در زمان صلح نیز این تنگه‌ها حایز اهمیت فراوانی بوده‌اند، چون باعث تسهیل حرکت مردم و مبادله کالا بین قاره‌ها و داخل منطقه می‌شدند. افتتاح کانال سوئز در ۱۸۶۹ میلادی، باعث اتصال اقیانوس‌های اطلس و هند از طریق مدیترانه و دریای سرخ شد. در نتیجه، ادراک حسی جهانی از مسافت به‌شدت تغییر یافت و خاورمیانه از نظر قدرت‌های دریایی اهمیت ژئوپلتیک زیادی پیدا کرد. ضمن اینکه از سال ۱۹۴۹ نیز نقشه سیاسی اسراییل و همسایگانش بطور مکرر دستخوش تغییرات شده است که نتیجه مستقیم یا غیرمستقیم جنگ‌های ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ بوده است.

نقیب‌زاده: مصر سال‌های سختی پیش‌رو دارد

دکتر احمد نقیب‌زاده، استاد دانشگاه تهران و متخصص مسایل خاورمیانه نیز در گفت‌وگو با شرق به تحلیل وقایع مصر و تاثیر آن روی منطقه پرداخته و می‌گوید: «در مورد مصر دو نکته بسیار مهم است. یکی تاثیری که بر کل جهان عرب می‌گذارد و دیگری همسایگی آن با اسراییل. اگر کنترل حوادث از دست برود و اخوان‌المسلمین که امروز سیاست جذب حداکثری را پیشه کرده‌اند قدرت را در دست بگیرند، شکی نیست که قوانین اسلام را به اجرا گذاشته و با اسراییل قطع رابطه می‌کنند و جنگ اجتناب‌ناپذیر می‌شود. اگر قدرتشان متوسط باشد روابطشان با جمهوری اسلامی حسنه خواهد بود. زیرا به حمایت آن نیاز دارند و اگر یک قدرت لائیک روی کار بیاید از آنجا که توان رفع بحران‌های ژرف جامعه را ندارد، مصر یک چند به ورطه هرج و مرج فرو خواهد رفت و بعد از آن دوباره نوبت به دیکتاتوری چپ یا راست می‌رسد.» این استاد جامعه‌شناسی سیاسی و تحولات خاورمیانه در ادامه می‌افزاید: «در هر دو حالت مصر سال‌های سختی در پیش دارد مگر آنکه جامعه جهانی و قدرت‌های محافظه‌کار منطقه مانند سعودی‌ها کمک‌های فراوانی راهی مصر کنند تا پیش از فرو رفتن در بحران‌های لاینحل مختصر جانی به در برد.

محمدی: موازنه قوا در منطقه در حال تغییر است

دکتر اصغر محمدی، معاون دبیر کل کنفرانس بین‌المجالس کشورهای اسلامی در بخش دیگری از سخنان خود به «شرق» به تغییر نظم جهانی و موازنه قوا در منطقه اشاره کرده «نظام‌هایی که در منطقه وجود دارند، تقریبا همگی جز جمهوری اسلامی ایران، حاصل وضعیتی هستند که بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفته‌اند. خود آن شکل‌گیری منطقه، ناشی از نوعی موازنه در نظام بین‌الملل بود. این موازنه در نظام بین‌الملل تغییر کرده است. نظم گذشته جهانی به هم ریخته، نظم جدید جهانی به صورت روندی در حال شکل‌گیری است. هنوز شکل نهایی خودش را پیدا نکرده و خیلی طبیعی است که وقتی این روند دارد جلو می‌رود، تاثیر خودش را بر منطقه خاورمیانه هم بگذارد. به ویژه که اصلی‌ترین جریان جهانی صاحب نفوذ و قدرت در خاورمیانه، مقدار زیادی از موقعیت جهانی خودش را به نفع قدرت‌های جدید در صحنه جهانی، به ویژه قدرت‌های منطقه‌ای که در حال صعود هستند، از دست داده است. ضمن اینکه در خود منطقه خاورمیانه، ملت‌ها قدرتی فزاینده پیدا کرده‌اند. اسراییل به عنوان اصلی‌ترین قطب و نماینده غرب که هم سیاست‌هایشان را بر محور آن تنظیم می‌کردند، دیگر آن قدرت گذشته را ندارد. علی‌الاصول این شرایط باید موجب تغییر می‌شد.»

این کارشناس تحولات مصر در ادامه تاکید می‌کند: «با فرو ریختن نظام مصر، به نظر می‌رسد که موازنه قوا در منطقه به گونه‌ای شگرف در حال تغییر است. یعنی آنچه در مصر اتفاق افتاده است، قطعا و یقینا مصر دیگر مصر گذشته نیست و اسراییل هم دیگر نمی‌تواند با اطمینان کامل از مرز جنوبی‌اش، سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌هایش را تنظیم کند. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که موازنه قوا می‌رود به سمت تغییری که در آن جبهه دیگر، یعنی جبهه مقاومت و ایستادگی در مقابل آمریکا موقعیت بهتری پیدا کند.»

نیم‌نگاه

زلزله در ارکان قدرت آل‌سعود

■ سرعت تحولات اخیر در جهان عرب ابتکار عمل را از حاکمان پیر گرفته تا جایی که تظاهرات روز جمعه خشم در عربستان علاوه بر شهرهای شیعه‌نشین در ریاض پایتخت شبه جزیره نیز دیده شد تا لرزه‌ای عمیق بر ارکان شکننده قدرت آل‌سعود ایجاد کند. گزارش مهر را از این زلزله سیاسی اجتماعی بخوانید. مهم‌ترین نکته در تحولات اخیر شبه جزیره عربستان گره خوردن مطالبات اقلیت ۱۵ درصدی شیعیان با اکثریت اهل سنت است که اگر در تحولات آتی همچنان به هم پیوسته ادامه داشته باشد سرنوشت رژیم آل‌سعود را در صفحات تاریخ دفن خواهد کرد. شاید هیچ کس فکر نمی‌کرد ریاض که از دیرباز به مقر امن سران آل‌سعود تبدیل شده است روزی در تاریخ شاهد اعتراضات این‌چنینی علیه نوادگان ملک عبدالعزیز باشد. تظاهرات‌کنندگان در ریاض که تمامی آنها اهل سنت بودند، همچون شهرهای شیعه‌نشین الاحساء و قطیف پس از نماز جمعه به خیابان‌ها ریختند و خواستار انجام اصلاحات سیاسی و آزادی زندانیان سیاسی شدند. در اینجا سران رژیم آل‌سعود و حامیان وهابیت در شبه جزیره که در بین اهل سنت عربستان خود اقلیت محسوب می‌شوند تداوم حکمرانی خود را در خطر دیده و رو به سرکوب و بازداشت مخالفان می‌آورند. از سوی دیگر همچنین بیانیه‌هایی از سوی مفتیان و سران وهابیت صادر می‌شود که در آن ابراز عقیده و نظر از طریق تظاهرات در تعارض با اصول اسلامی خوانده می‌شود. بر این اساس، اقلیت حاکمیت عربستان که از تبار ملک عبدالعزیز بن سعود محسوب شده و در اتحادی همیشگی با وهابیت از تبار آل شیخ قرار دارند، نزدیک شدن مطالبات شیعیان و اهل سنت در شبه جزیره را خطرناک‌ترین عامل برای تداوم بقای حکومت خود می‌دانند. به صورتی که اگر دامنه اعتراضات از شرق شیعه‌نشین عربستان تا مرکز حکومت آل‌سعود در ریاض و سپس به مناطق غربی در شهر مدینه (که دارای اقلیت شیعه نیز هست) سرایت کند دیگر هیچ نیرویی یارای مقابله با این جنبش فراگیر مردمی را نخواهد داشت. در اینجا وقوع یک رخداد احتمالی که شاید با مرگ ملک عبدالله آغاز شود، می‌تواند جرقه اختلافات گسترده سران آل‌سعود در انتخاب پادشاه تازه را کلید بزند. اینجاست که اختلافات حکومتی با اعتراضات مردمی می‌تواند عوامل اصلی سقوط رژیم آل‌سعود را فراهم کند.